



# آتش یا اورشلیم؟

(نشر اندیشه‌ها در معنای محافظه‌کاری)

معنا و مفهوم محافظه‌کاری از پایان جنگ سرد به این سو، در کانون مشاجرات و مباحثات قرار گرفته است. این مباحث، در اندیشه‌های لنواشتر اوس - کسی که فلسفه سیاسی او بر محافظه‌کاری آمریکایی تأثیر بسزایی گذاشت - با شوروی دوباره مورد توجه واقع شد. با این وجود، مواضع محافظه‌کارانه اشتر اوس در پرتو برداشت او از انکار تاریخ و تمجید آشکارش از لیبرال دموکراسی و شکاکیت در باره ارزش سیاسی حقیقت و حیاتی، به شدت مورد مناقشه قرار گرفته است. در حالی که اشتر اوس در مورد تاریخ و دموکراسی قطعا محافظه‌کار است، با مقایسه بین اندیشه‌های اشتر اوس و محافظه‌کار یوبولیست آمریکایی، ویلیام مور کندال، آشکار می‌شود که اشتر اوس به دلیل کاربرد آموزه‌های کتاب مقدس در حوزه سیاست، هیچ اشتیاقی به محافظه‌کاری ندارد.

اشتر اوس مدعی باشد که هیچ ارتباطی با محافظه‌کاری ندارد، چگونه مقایسه فلسفه سیاسی او با محافظه‌کاری می‌تواند مفید واقع شود؟

منتقدان جناح راست معتقدند تأثیراتی که اشتر اوس از دیدگاه‌های غیر محافظه‌کارانه، پیرامون سه بحث مهم (معنای دموکراسی، تاریخ و حقیقت آشکار) پذیرفت، هرگونه مقایسه‌ای را بی‌چیده‌تر می‌کند. همواره اشتر اوس به دلیل خوشبینی سادگوانانه (و بدبینان غیر محافظه‌کار) درباره چشم‌اندازهای لیبرال دموکراسی در جهان، مورد انتقاد قرار گرفته است. به علاوه، سبزه اشتر اوس با اسالت تاریخ به عنوان انکار خود تاریخ (و بنابراین انکار تلاش‌های محافظه‌کارانه برای حفظ سنت) به معرض نمایش گذاشته شد. نهایتاً اشتر اوس دریافت که آتن یا فلسفه سیاسی فلاطون بر «اورشلیم» یا کتاب مقدس برتری دارد و این تلقی، وی را در مقابل محافظه‌کارهایی که آرزوی حفظ میراث غربی مسیحیت را در سر می‌پروراندند، با مشکلاتی مواجه کرد.

من معتقدم که پیوند اشتر اوس با محافظه‌کاری (شاید علی‌رغم میل خود او) مستحق بحث کردن را دارد. به ویژه باید در برابر مخالفان محافظه‌کار بودن اشتر اوس، دلیل آورد که نظریات او درباره دموکراسی و تاریخ کاملاً با محافظه‌کاری سازگار است. اتهام آخری مربوط به برداشت اشتر اوس از نسبت بین آتن و اورشلیم است؛ چرا که این نسبت گویا اندیشه اشتر اوس را تشکیل می‌دهد. برای ارزیابی محتوای اندیشه‌های اشتر اوس، باید اندیشه‌های او با ویا مور کندال، فیلسوف سیاسی محافظه‌کار، مقایسه شود. آثار کندال با محافظه‌کاری آمریکایی بعد از جنگ رابطه بسیاری دارد. ربطاتی که به شدت مورد توجه اشتر اوس قرار گرفت. کندال زندگی خود را معروضه این کرد که معنای محافظه‌کاری را در ایالات متحده روشن کند. او اصرار داشت که این معنا به نحو تفکیک‌ناپذیری با مسیحیت پیوند دارد. در نتیجه مقایسه بین اندیشه‌های کندال و نظریه‌های اشتر اوس درباره حقیقت و حیاتی برداشت ما از اشتر اوس را - به عنوان یک محافظه‌کار - تکمیل می‌کند.

جناح چپ او را یک محافظه‌کار بزرگ پنداشتند که تأثیر اسرائیلی بر روشنفکران جناح راست آمریکا نهاده است. حتی یکی از مخالفانش لقب «پدر خواننده نومحافظه‌کاری» آمریکایی را به او داد. یعنی قرآنی از محافظه‌کاری که تا سال ۱۹۷۰ بر سیاست آمریکا تسلط داشت. در واقع این تأثیر آن قدر عظیم تلقی شد که اندیشه‌های اشتر اوس را به عنوان راهنمای سیاست خارجی آمریکا در زمان ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش تلقی کردند. احتمالاً طرح جنگ دوم خلیج فارس بدون اصحاب شیطان اشتر اوس در کاخ سفید هرگز نمی‌توانست مطرح شود. با این وجود منتقدان جناح راست چنین استدلال می‌کردند که تأثیر اشتر اوس در کفه تراز سیاسی، به سود محافظه‌کاری چرخنده نشد. در واقع اندیشه‌هایی که خود را حامیان واقعی محافظه‌کاری در آمریکا می‌پندارند، این آموزه را از اندیشه‌های اشتر اوس و پیروان او متمایز می‌کنند. چگونه دقیقاً اندیشه‌های اشتر اوس با محافظه‌کاری آمریکایی حتی محافظه‌کاری به طور عام قابل قیاس است؟

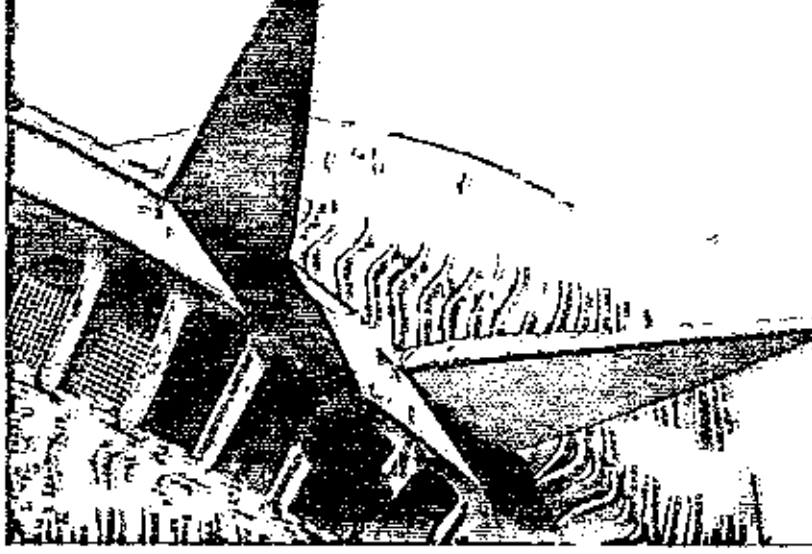
برخلاف این واقعیت که اشتر اوس به طور کلی جناح راست سیاسی را تحسین می‌کرد، آیا می‌توان اشتر اوس را یک محافظه‌کار چه در معنای آمریکایی و چه در معنای دیگر نامید؟ من معتقدم که با مقایسه بین اندیشه‌های اشتر اوس و عناصر محوری محافظه‌کاری، می‌توان پیوند اشتر اوس را با محافظه‌کاری روشن کرد. با این وجود این مقایسه می‌تواند هرگز آسان باشد زیرا اشتر اوس هرگز نکوشید که خود را یک محافظه‌کار توصیف کند، بلکه اغلب این واژه را به عنوان اصطلاحی مدرن برای یک فیلسوف سیاسی که در صدد بود تا با بازگشت به تفکر سیاسی کلاسیک از مدرنیته فراتر رفته، مورد انتقاد قرار می‌داد. او در کتاب «لیبرالیسم: قدیم و جدید» محافظه‌کاری را به عنوان «از جهت سیاسی نه بسیار مهم» توصیف می‌کند. زیرا محافظه‌کاری در واقع با لیبرالیسم یکسان است. در واقع همراهی و دوستی بلند مدت اشتر اوس با فیلسوف سیاسی، اریک وگنر، او را معتقد گردانید که برای آرامش محافظه‌کاران، اعمال او را انجام ندهد. پس اگر

### گرنته‌ها و پرس

محافظه‌کاری چیست؟ آیا محافظه‌کاری صرفاً روایت قدیمی‌تری از لیبرالیسم است؟ کلمه‌های سنت‌هایی که محافظه‌کاران را حفظ می‌کنند، در دوره مدرن محفوظ مانده‌اند؟ آیا محافظه‌کار، یوبولیست است یا نخبه‌گرا؟ دموکراتیک است یا آریستوکراتیک؟ آیا محافظه‌کاری از لیبرالیسم حمایت می‌کند یا از آنزواگرای؟ کدام دین یا محافظه‌کاری سازگارتر است؟ پس از پایان جنگ سرد این سؤالات معمولاً کلمه‌یک به حوزه سیاست کشانیده شد و غالب محافظه‌کاران به ویژه در ایالات متحده با هم به نزاع پرداختند.

در همان دوره زمانی بود که اندیشه‌های فیلسوف سیاسی، لنواشتر اوس، به طور فزاینده‌ای بخشی از مباحث اساسی در محافظه‌کاری آمریکایی شد. رهبری روند نهضت محافظه‌کاری، پس از فروپاشی کمونیسم، به لنواشتر اوس و بسیاری از شاگردانش نسبت داده شد. بعضی از منتقدان

نشر اندیشه‌ها در معنای محافظه‌کاری



می‌دهد که تلاطم این رژیم هرگز مورد پذیرش نیست. فیلسوف سیاسی در عین تصدیق آسیب پذیری این رژیم باید به آزادی آن نیز اهمیت دهد. ما صرفاً به این دلیل که از دوست شان وهم پیمان دموکراسی هستیم، حق نداریم آن را تبلیغ کنیم. بی میلی اشتراوس به حمایت از لیبرال دموکراسی بدون ارتباط با دیدگاه‌های و این و گوتفرید نوسته

**اشتراوس، اصالت تاریخ و تاریخ**  
عمده شهرت اشتراوس به خاطر حمله بی‌امان او بر اصالت تاریخ در علوم اجتماعی است. خوانندگان آشنا با این مقوله بخوبی آگاه هستند که اشتراوس در اصالت تاریخ تلاش مذکورانه و مدرتی را در حد که حقیقت از او بی‌ار و زیر جریان فریبکارانه و متناقض پیشرفت مفسوف کرد. نظریه اصالت تاریخ برای پان‌پانی علم سیاست کلاسه - یک امری اساسی بود. نظر گاه کلاسه - یک حق طبیعی، ازلیت حقیقت بر اساس درک افلاطونی، را بر جنبش‌های جریان سنت گرای مسوره حمایت قرار داد. اصالت تاریخ به نحو جزئی افکارهای هر نوع تغییر را ستایش می‌کند. اصالت تاریخ حتی نمی‌تواند وجود خودش را توجیه کند؛ زیرا از حیث تاریخی، آینه ناپایدار خود است. بنابراین، بر حسب حد این افکار فلسفه سیاسی نمی‌تواند یک روش تاریخی باشد.

پس آیا فلسفه حقیقی طبیع بی‌در پرتو محافظه کاری تاریخی - غیر محافظه کارانه است؟ منتقدان محافظه کاری استدلال می‌کنند که نعمت اشتراوس از اصالت تاریخ به معنای انتقاد از خود تاریخ است. این معتقد است که اشتراوس قسلب هر گونه ادعای مرجعیت به تاریخ و افکار می‌کند زیرا موجب نقض حقیقت ازلی با تاریخی نظریه حق طبیعی است. در واقع راین این رد تاریخ توسط اشتراوس را به پذیرش دموکراسی به عنوان رژیمی که برتری آن برای همه بشریت تلقی است، مرتبط می‌سازد. گوتفرید اشتراوس و پیروانش را منبهم می‌کند که به رسم جرم ابتدایی و فضیلت پارسایی هیچ گونه توجیهی دشمن نامنداشت. اشتراوس مانند محافظه کاری همچون ناموندرک نه فقط اصالت تاریخ و محافظه کاری سنتی را، بلکه احتمالاً فقدان کامل علاقه خود را در هملی با تاریخ به طور کلی، ندان می‌دهد.

آزادی اشتراوس در بره سراری ها گاهی های تاریخی علیه محافظه کاری سنتی را هکند. اما اشتراوس زیرا به حمایت از ضعف رژیم‌های بی نظیر لیبرال دموکراسی بر رژیم‌های افسر تاریخی منجر می‌شود. یقیناً درست است که اشتراوس اصالت تاریخ را با محافظه کاری بزکی پیوند داده و به طور کامل حقیقت ازلی مفسر را رد می‌کند و در عین حال عاشق ادب و رسوم سنتی است.

حتی بعضی از خوانندگان هم‌دل با اشتراوس نتیجه گرفتند که او تاریخ را کاملاً رد کرده است. هانس گنورگ گلدامر پیشنهاد می‌کند که تجسم طبیعی اشتراوس بی تکلفی و قانون طبیعی به نقدی جزئی انگارانه و بنابراین تاریخی منتهی شده است. «تیمک الیستر» ادعا می‌کند که از نظر اشتراوس، تاریخ اغلب در مقابل اصالت تاریخ می‌ایستد. این وجود هیچ مدرکی وجود ندارد که اشتراوس اهمیت تاریخ و افکار می‌کند. اشتراوس به طرز بسیار تأسلف بازی آگاه بود که موضوعات تاریخی از زمانی بر او محبت و رنج برخاسته است. «دیوید میرز» استدلال کرد که اشتراوس اصالت تاریخ را به عنوان تهدیدی برای هر چیز سنتی که محافظه کارها می‌توانند تحسینش کنند، تلقی می‌کند؛ زیرا اصالت تاریخ ممکن است ارزش پرمتش یک انترسانی سنتی را اوپلورنه کند.

در واقع اساسی ترین مبنای هر موز گرای «اشتراوس این است که فیلسوفان باید همواره به فکر زمینه و ستر تاریخی خود باشند و به هنگام نوشتن محتاط باشند. از دیدگاه اشتراوس، به نظر می‌آید که بی پروا آنتی‌ها را بر سوال می‌برد. فاقد این احتیاط بود حفظ سنت برای بقای فلسفه سیاسی امری اساسی است. اشتراوس تأکید داشت که فیلسوفان باید نسبت به زمانه و عصر خود آگاه باشند. حتی آن که آشکارا تولى خود را بروز دهند. همچنین فیلسوفان باید بر اساس عقاید زمانه، به برقراری ارتباط و گفت‌وگو با کسانی که تمایلات فلسفی ندارند. مهارت و وزند اشتراوس دائماً تأکید می‌کند که افلاطون به خاطر سرنوشته آموزش کار خود تعلیم می‌دهد که فیلسوف حقیقی باید با سنت‌های حکومت همراه باشد. اشتراوس می‌نویسد: «تفاوت بین شیوه سقراط و شیوه افلاطون به تفاوت نگرش آن‌ها به مدینه ارامنی بر می‌گردد. در دولتشهرهای زمان افلاطون، برای تعلیم و تعقیق آزادی وجود نداشت.

تا همه بشهرت را به پذیرش لیبرال دموکراسی مجبور کند. نتیجه مرتبط با موضوع این است که هیچ محافظه کار مدلولی نمی‌تواند چنین دیدگاهی داشته باشد. بنابراین اشتراوس یک محافظه کار واقعی نیست. گوتفرید و راین عقیده دارند که از نظر اشتراوس، رژیمی که لیبرال و دموکراتیک است، به طور کلی مورد پذیرش همه بوده و برای انسان بهترین است. راین معتقد است که احتمالاً اشتراوس الهام بخش این آموزه است که مدریت سیاسی بوش در این رژیم باید بر بسیاری از نقاط جهان تحمیل گردد.

اگر چه راین به هیچ معنی از خود اشتراوس اشاره نمی‌کند که این دیدگاه را تأیید کند (اگر چه به طور ضمنی چنین ادعایی را به دلشجویانش نسبت می‌دهد) اما یک دلیل اساسی وجود دارد تا شک کنیم که او هرگز به چنین نظریه‌های اعتقاد نداشته باشد. یقیناً خرمن‌دانه است که فرض کنیم اشتراوس برای آن که پناهگاهی در برابر المان نازی ایجاد کند، لیبرال دموکراسی را بر حکومت استبدادی ترجیح داد. با این وجود این نویسنده گلی هیچ شاهدی فراهم نکردند که نشان بدهد اشتراوس همواره عقاید ساده لوح‌های دربار کارایی دموکراسی داشته است. آن‌ها معمولاً به اظهار نظریه‌های شاگردان اشتراوس که دلم سنگی‌شان به دموکراسی دست به استناد بیشتر بوده استناد می‌کنند. اما حتی نگاهی شتابزده به نوشته‌های او آشکار می‌کند که اشتراوس در دل بستن به دموکراسی فوق‌العاده محتاطانه رفتار می‌کرد و یقیناً هرگز تلاطم آن را نپذیرفته بود.

اشتراوس در پیشگفتار کتاب «انتقاد اسپینوزا از مذهب» (۱۹۶۲) اثر لیبرال دموکراسی و ایماز - به خاطر عوام فریبی‌های ژاندر سنگ‌ملتی - می‌نارند. زیر سؤال و آزادی فردی تحت لوای لیبرال دموکراسی به نحو طعن‌انگیز و غم‌انگیزی بقای اقلیت‌های آسیب‌پذیر را تهدید می‌کند. اشتراوس به نحو خرمن‌دانه‌ای در باره لیبرالیسمی که ایماز نمایان کرده اظهار نظر می‌کند. درست همان طور که دولت لیبرال بین شهروندان یهودی فرق نمی‌نهد قطعا رعایت نخواهد داد که آنان در برابر سایر گروه‌ها مورد تمییز واقع شوند.

ضمف ذاتی لیبرال دموکراسی در مقابل دست‌نبرد لیبال انسانی است. اشتراوس را به این بار کشفند که این رژیم در مقابل تاثیر نگ‌ها و توطئه‌ها نظیر ناسیونالیسم هیتلری بسیار ناتوان است. همواره آزادی عمومی و حصول گرای لیبرال دموکراسی، راه را برای فاجده هموار می‌کند. به این دلیل است که اشتراوس به کاربرد این دیدگاه‌های طرقاتی را نقد می‌کند. که از مقدمات لیبرالیسم مدرن به حساب می‌آید. در پرتو تقویت این رژیم ضعیف و شکننده مورد تأیید قرار می‌دهد. هر چند هرگز رهنمود جفنی بزکی حل گرفتاری‌های لیبرال دموکراسی پیشنهاد نمی‌کند.

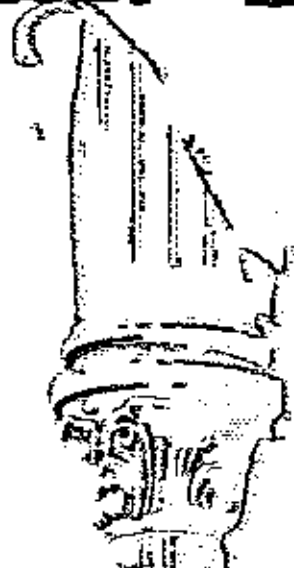
اشتراوس معتقد است تعلیم و تربیت لیبرال که به معنی پر شناخت علمی سیاست کلاسه - یک است. دست‌کم می‌تواند باعث تشویق و ترغیب یک تلقی علمی شود که دقیقاً با فرهنگ عاقله و گرایش‌های عوام فریبانه سازگار است. آموزش‌های لیبرال باعث می‌شود تا ما از یک دموکراسی عالی‌تر به یک دموکراسی اصیل و بنیادین ارتقاء یابیم و این آموزش‌ها می‌تواند به تلاش برای استقرار یک

آرستو کراسی عالی در درون جامعه دموکراتیک توده یابور منجر شود. اشتراوس همواره در تمام آثارش تأکید می‌کند که شمول گرای و کلی گرای لیبرالیسم، برای شهروندان یک جامعه، تهدیدی بسیار عظیم است. پیروزی یک دولت تمامیت‌طلب و منسجم شمول‌گرا همان خطری است که اشتراوس در گفت‌وگو با فیلسوف هلنسی فران سوی، الکساندر کوزوو، گوش زد می‌کند. عدینار این، بر خلاف انتقادهای محافظه کاری از اشتراوس به عنوان مدافع ساده لوح کلیت‌گرای لیبرال دموکراسی لویی رجمانه هشدار

**اشتراوس و لیبرال دموکراسی**

غالباً اشتراوس را به خاطر مخالفت با لیبرال دموکراسی - به عنوان رژیم خطرناکی که تنها امیال هست طبیعت انسانی را ارضا می‌کند - مورد انتقاد قرار می‌دهند. راین نمونه ویرفکر آن چیزی است که اشتراوس به عنوان تراژدی جمهوری و ایماز شاهد می‌آورد. یقیناً اشتراوس معتقد است که یک جنتلمن اشرافی تربیت یافته درون «جامعه تودمانی دموکراتیک» نیاز به صرف از چنین امیالی دارد. بدتر آن که ریحارد رورزی اشتراوس و پیروان او را به تلاش هذخار و غیر دموکراتیک جهت ریشه کن کردن یوزواری متهم می‌کند. این اتهام که اشتراوس دشمن لیبرال دموکراسی است، عدالتی مالوف است. با این وجود، در چند سال اخیر، این دلایل با نقدی به شدت متضاد مورد مخالفت قرار گرفته پس از این که اشتراوس با علاقه و اشتیاق لویه اشتباه به حمایت از بنیاد لیبرال دموکراسی در سرتاسر دنیا پرداخته. منتقدان محافظه کاری اشتراوس به تخریب آثار و افکار او پرداختند و چنین استدلال کردند که - صرف نظر از محتوای بی‌ماد لیبرال دموکراسی - اشتراوس و دانش‌جویانش، این سیلست را به عنوان بهترین رژیم برای همه بشریت توسعه دادند. نهایتاً این تلقی به عنوان اثری در دست لیبرال دموکراسی در آمد تا با محافظه کاری - به خاطر عدم رعایت استدلال - منازعه کند. یل گوتفرید اشتراوس و دانش‌جویانش را به خاطر این ادعا که لیبرال دموکراسی مدرن، فراخ بوده و همه مردم را در بر می‌گیرد (قرائتی از لیبرالیسم که تردیدهایی را در باره محافظه کاری برقیخته است) گناهکار جلوه داده است. گوتفرید در مقابل با این رویکرد محافظه کارانه انحصار گرای سنتی می‌پوید. «تندیسه دیگری که آشکارا توسط پیروان اشتراوس بیان گردیده این است که ایالات متحده یک جمهوری دموکراتیک مدرن - و تقریباً از هر جهت متمایز از رژیم‌های محبوب سابق - است. جمهوری‌های سابق، همدو و انداموار بودند یعنی شهروند‌های متکی به وراثت و دارای تاریخ طولانی مشترک داشتند. در مقابل مقصود جمهوری‌های مدرن، مبتنی بر حفظ علائق فردی است. هر کسی می‌تواند و باید بتواند شهروندی در دموکراسی مدرنی بشود. لیبرال دموکراسی، بر خلاف جمهوری‌های سابق پوشش‌مدرن، به عنوان ظرفی میان می‌شود که پذیرای هر تغییر اجتماعی و محتویات فرهنگی است.» انتقاد گوتفرید از اشتراوس عمدتاً مبتنی بر نوشته‌های دانش‌جویان اوست. با این وجود اشتراوس هرگز خشنود ندهد که یک لیبرال دموکرات شامل گرا باشد.

کلسر راین اشتراوس را، به یک نوزاد کوبن افراطی (با نومه محافظه کار) تشبیه می‌کند که ایالات متحده را واداشت





یقیناً سبک جورا که کنال و عشق فلسفی وی به روسو علت اشتگی و انتقاد محافظه کاران سنتی نظیر راسل کرک شد حتی بعضی از همدل ترین حامیان محافظه کاری، نظیر ساموئل فرانسویس خرسندند که کنال بیشتر یک آرمان گرا است تا یک محافظه کار؛ زیرا او در گرایش ضد انقلابی که توده مردم آمریکایی در سر داشتند بسیار افراطی عمل کرد.

اشتراوس و کنال در عقاید محافظه کاریه پیرومون معنای برابری یقیناً با هم اشتراک دارند مقایسه بین آن‌ها آشکار خواهد کرد که هر دو، از مردمانی هستند که فقط از یک

روایت سنتی درباره برابری، طبق رأی ارسطو، حمایت کردند و در عوض هر نوع همترازی مساوات طلبانه را رد کردند. آن‌ها همچنین معتقد بودند که محافظه کاری سنتی بر کسی در مواجهه با مدرنیته تاثر آموستند.

با این وجود، پیرو لیسم کنال چگونه با نخبه گرایی سازگار است؟ کنال مطمئن بود که بر داشت او را محافظه کاری آمریکایی، به عنوان پیرو لیست، تنها امکان برای ملت او بود. باین وجود از نوشته‌های اشتراوس روشن می شود که او فاقد عشق و علاقه نسبت به پیرو لیست است.

دانشجویان در ارزیابی عقاید مرتبط با اشتراوس و کنال دچار تفرقه و چند مستگی شدند. بعضی استدلال کردند که کنال بعد از تبلیغ اندیشه‌های اشتراوس، پیرو لیسم را به طور کامل رها کرد و به دیدگاه اشتراوس مبنی بر محدود کردن تمایلات مردم به آزادی روی آورد.

کنال میسک از همین دیدگاه در دست است؟ آیا کنال بر اساس اندیشه اشتراوس، پیرو لیسم خود را به حالت تعلیق در آورد؟ پر دانش من از اندیشه‌های کنال بر مبنایی که این فیلسوف پیرو لیست می اندیشید، حمایت از گروه اندک و نخبه‌ای است که همواره آزادی اکثریت مردم را تهدید می کنند. بنابراین، متأثر از اندیشه‌های اشتراوس، پیرو لیسم کنال بسیار تعدیل شد. پیرو لیسم کنال ریشه در ایمان به کتاب مقدس دارد. کنال در میراث آمریکایی مسیحیت، عقلانیت را در جهت منافع سیاسی در نظر داشت. مردم تا زمانی که ایمانشان به خدا محفوظ بماند، می توانند به مرجعیت اعتماد داشته باشند. در واقع بی نظیر بودن محافظه کاری آمریکایی به

آموزهای کتاب مقدس بر می گردد. کنال در سراسر نوشته‌هایش اطمینان می دهد که مباحث بسیار مهم بین محافظه کاری آمریکایی و لیبرال ها تنها به ارتباط بین عقل و وحی بر می گردد. هر چند این اعتقاد، کنال را متعهد نکرد که بگوید محافظه کاری باید یک حکومت مذهبی را ترجیح دهد (تئو کراسی که لیبرال ها آن را به محافظه کارها نسبت می دهند). به نظر وی، دولت مردان آمریکا طبق حق طبیعی و حیاتی خود، اورشلیم جدیدی خواهند ساخت که در آن یک ملت آزاد و برابر پسر برند. تا زمانی که مردم آمریکا از تأکید بر نقش خدا جهت خواست مساوات همگان اجتناب نکنند هرگز حکومت آمریکا نمی تواند چنین خیالاتی را در سر بپروراند و مردم تنها زمانی به سعادت واقعی دست می یازند که به روایت دینی و مسیحی از جهان و انسان وفادار بمانند.

اشتراوس درباره ارتباط بین آتن و اورشلیم، مطالب بسیاری نوشت و البته هر دو مدینه را به طور یک مان مورد توجه قرار داد. در واقع اشتراوس تا آن جا پیش رفت که ادعا کند عقل نمی تواند وحی را رد کند نظریات اشتراوس در باره فلسفه و حقیقت و حیاتی، الهام بخش جنبه‌های محوری و اساسی اندیشه وی شده من در این مقاله صرفاً علاقه مند به محتوای سیاسی و به ویژه محافظه کاری رویکرد او هستم. آیا اشتراوس معتقد بود که حقیقت و حیاتی مبتنی بر یک بنیاد فلسفی است؟ در مقاله بسیار مهم «اورشلیم و آتنی ها» که یکی از آثار

بنابر این سقراط با دو گزینه متفاوت مواجه شد با باید امنیت و زندگی را انتخاب می کرد و بدین سان مواجهه با عقاید خطا و شیوه‌های نامرست زندگی دوستان شهروند خود می شد و یا تن به مرگ می داد. سقراط مرگ را برگزید. افلاطون راه حلی را برای مسئله‌ای که منجر به چنین سرنوشتی برای سقراط شد طرح کرد که همانا مطرح کردن مدینه‌ای فاضله بود که انسان بتواند در آن جابه کمال برسد. افلاطون (به شیوه سقراطی) یک شیوه عملی محافظه کارانه - پذیرش عقاید توسط حقیقت یا تزه یکی به حقیقت - را چالشین کرده.

در واقع دیدگاه اشتراوس در باره نطق جورا که سقراط با دیدگاه ریچارد ویور - چهره برجسته محافظه کاری در آمریکای پس از جنگ جهانی دوم - متفاوت نیست و ویور استدلال می کند که سقراط به اشتباه در جستجوی بنیادی برای سیاست در «دیالکتیک» یا برهان فلسفی بود و نتیجه می گیرد که اغلب سنت‌های غیر عقلانی یک رژیم، می تواند در برابر چنین موشکافی و انتقادی مقاومت کند.

دیالکتیک - چه عقلانی و چه غیر عقلانی - تنها به دستور العمل‌های زندگی، که کسی است برای تعیین مسیر تفکر انسان خردمند، توجه نمی کند فردی که رویکرد به حیات را هر دو دیالکتیک معنا می بخشد تنها به زندگی در درون جریان‌های انتزاعی آن آسیب می رساند. بر اساس این تحلیل‌ها، دیالکتیک تنها انتزاعی نیمه خردمند است و از این رو چیزی کمتر از پادشاه فیلسوف.

تمجید ویور از خطابه پادشاه اشتراوس از شیوه محافظه کارانه افلاطون مطابقت دارد در تقابل با تصویری که منتقدان جناح راست از اشتراوس ارائه دادند. تو نیازمند است تا به رسم و رسوم و فضیلت‌های ابتدایی توجه کنی اگر خوانندگان اشتراوس، سنت را با قرارداد یکی بگیرند در آن صورت تأکید اشتراوس بر حفظ قرارداد به محافظه کاری مبتنی است. اشتراوس در

اشتراوس به این مطلب از تاریخ فاضله گرفت. با این وجود اصالت تاریخ چیزی بیشتر از این نوع آگاهی طلب می کند اصالت تاریخ، نیازمند پذیرش تمام عبار حرکت تاریخ و اعتقاد به قدرت‌های مرجع آن است. بر اساس نظر اشتراوس، خطر این نظریه در این است که حقیقت صرف تصویرگری می شود. در این صورت اخلاق به قرارداد صرف بدل می شود و سیاست فقط قدرت خواهد بود بر اساس نظر اشتراوس فیلسوفان راستین در برابر زلفه (گویبی یا احتیاط) و بدین سان فراتر از آن مقاومت می کنند. تا اشتراوس، کنال و حقیقت و حیاتی در سنت آمریکایی

ظهور توجه مجدد به محافظه کاری در اندیشه‌های اشتراوس را می توان با آرای ویلمور کنال مقایسه نمود. در حالی که رویکرد محافظه کارانه در ایالت متحده منجر به بحث‌های نامی درون جنبش محافظه کاری در دوره زندگی کنال (۱۹۶۷-۱۹۰۹) شد، اما اندیشه‌های او تا زمان مرگ مورد اقبال واقع نشد. اکنون نشانه‌هایی وجود دارد که محققان به ارزیابی رابطه بین کنال و الگوی فلسفی اشتراوس در ناخندند. کنال در ابتدا، با اشتراوس به مثابه یک شخصیت همساز و نه دانشجوی او رفتار می کرد. با توجه به مقایسه اخیر که بین اشتراوس و کنال صورت گرفته است، انسان می تواند تأثیر شگرف اشتراوس بر کنال را مشاهده کند. اشتراوس در درس گفتارهای خود افکار بسیاری را به کنال منتقل کرد. در اندیشه اشتراوس، کنال بهترین نظریه پرداز بومی نسل خود بود. تمجید کنال از اشتراوس بلند نظریه بود به نحوی که کنال، اشتراوس را بزرگترین معلم از زمان ماکیاولی تاکنون می خواند و آثارش را در باره محافظه کاری یا «کتاب مقدس» مقایسه می کند. آن بحث فلسفی که کنال را وامدار اشتراوس کرده است، مشوقی شد برای بعضی از خوانندگان تا افکار او را به عنوان روایتی مردم باور از اندیشه‌های اشتراوس ببینند. محافظه کاری کنال، اغلب شرایط لازم را به عنوان یک مبحث پر شور، مانند اشتراوس، دارا است. در واقع، کنال اغلب به عنوان شخصی چاره داده می شود که مردم باوری جداگسری دارد به این دلیل، کنال بر حسب محافظه کار را خورد که همچون یک پیامبر عوام فریب در جناح راست فعالیت می کرد. یکی از دانشجویان پس از مرگ کنال، در جایی نوشت که فراتر از محافظه کاری آمریکایی به صورت بالقوه تجلی نوعی فاشیسم آشکار و یا یک سوسیالیسم عقلانی بود. دانشجوی دیگر اشتراوس، جورج انالست، پاره جمله کنال به لیبرالیسم را به نحو شدیدی زیر سؤال برد.

**طبق رأی اشتراوس، سرنوشت تراژیک سقراط به فیلسوفان آموخت تا هنجارها و ارزش‌های حکومت خود را محترم بشمارند.**

است که او درباره محتوای سیاسی کتاب مقدس بحث می کند. اشتراوس تأکید می کند که امیدی که از کتاب مقدس برمی خیزد، هرگز از علم سیاسی کلاسیک بر نمی خیزد.

اشتراوس با کنال در این مورد موافق بود که اعتقاد به خدای مسیحیت، که انسان را به عنوان کار گزار خود مطرح می کند، حکومت آمریکا را از اضمحلال مصون می دارد. کنال به تدریج با نخبه گرایی به عنوان ضامن روح فضایل در بین مردم موافقت کرده اما مهم این است که او در آخرین اثرش تأکید می کند که مردم تنها با سلاح ایمان به خدا می توانند انضباط را در جمهوری برقرار کنند. نظریات اشتراوس در باره تمهد پیشمر گونه به صلح پایدار، انسان را به تردید درباره نقش ایمان در سیاست و به ویژه مسئله عینی جنگ با می دارد.

نتیجه

طبق رأی اشتراوس، سرنوشت تراژیک سقراط به فیلسوفان آموخت تا هنجارها و ارزش‌های حکومت خود را محترم بشمارند. منتقدین جناح راست که او را به طرفداری از دموکراسی و تاریخ منتهم می کنند، این تعلیم مهم را فراموش کردند. اشتراوس همواره در ارائه جنبه‌های گوناگون سنت‌های مورد علاقه مردم، بسیار محتاط بود.

با این وجود سیاست ایالات متحده مبتنی بر سنتی است که در اصطلاح شناسی فلسفه سیاسی، پیرو لیسم نام دارد. این پیرو لیسم همواره در عقل جمعی مردم آمریکا با ایمان آنان به آموزه‌های وحیانی ارتباطی مستقیم دارد. کنال تردید نداشت که مردم آمریکا در حال تمرین ایفای نقش خود برای آزادی هر چند محافظه کارانه هستند. اشتراوس شخصاً از پیرو لیسم آلمانی تجربه بسیار تلخی داشت و به همین دلیل هرگز نمی توانست دیدگاه کنال را در باره آینده‌نگار مردم پر هیج کلر بپذیرد زیرا کنال معتقد است که مردم تا زمانی که به خدای پیامبران باور دارند، عاقل و فروتن باقی می مانند، اما اشتراوس تردید می کند که آیا حقیقت و حیاتی می تواند بنیاد مستحکمی برای سیاست باشد.

اشتراوس گاهی در این که محافظه کاری حرکتی افراطی باشد تردید روا می دارد. او هرگز این عقیده را که محافظه کاری تنها قرآنی کهنه از لیبرالیسم است نظری که کنال به شدت با آن مخالف بود نپذیرفت. از منظر اشتراوس، محافظه کاری یک نظریه پارادوکسیکال است که ادعای سنتی بودن دارد در حالی که در عمل مبتنی بر آموزه‌های وحیانی است.

ترجمه محاسم الهضلی

منبع: Humanitas, Vol. XVIII, Nos. 1-2, 2005, Leo Strauss, Willmoore Kendall, and The meaning of conservatism. By Grant Havers

تاریخ و فلسفه

